

ساختهای بدلی و لطیف‌سازی بافت

مجید باغینی پور



مقدمه

این مقاله مختصر بر آن است تا نقش ساختهای بدلی را در لطیف‌سازی بافت بررسی کند. بدل را از بعد نحوی و معنایی بررسی کرده‌اند، اما بررسی ساختهای بدلی از منظر شناختی نیز می‌تواند در خور توجه باشد. ما پس از ارائه توضیح مختصری درباره ماهیت زیست‌شناختی زبان، به طرح سؤالاتی درباره بدل می‌پردازیم که تاکنون اعتنای چندانی به آنها نشده است. سپس با توجه به اینکه انسان آمیزه‌ای است از عقل و احساس، و با ارائه مثالهایی از زبان فارسی چهار امکان ترکیب «عقلانی» و «احساسی» را بررسی کرده و مورد آخر، یعنی «عقلانی-احساسی» را تحت عنوان «لطیف‌سازی بافت» بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد و دلیل استفاده از بدل را به منظور لطیف‌تر کردن بافت ارائه خواهیم کرد. بهره‌گیری از بدل جهت برقراری تعادل بین احساس و عقل در مقام یکی از مهارت‌های شناختی انسانها ما را به این نتیجه خواهد رساند که زبان تنها ابزاری منفعل جهت برقراری ارتباط نیست، بلکه به گونه‌ای پویا در فرایند شناخت نقش دارد.

۱ ماهیت زیست‌شناختی زبان و ساختهای بدلی

ساختهای بدلی را از بعد نحوی و معنایی بررسی کرده‌اند (فرشیدورد ۱۳۷۵ و باغینی پور ۱۳۷۶)، ولی با توجه به مطرح شدن مفهوم شناخت و هجومی که فلاسفه، عصب‌شناسان، زبان‌شناسان،

روان‌شناسان و متخصصان علوم کامپیوتری به علم شناخت آورده‌اند، ما در این مقاله کوتاه از منظری دیگر، یعنی از بعد شناختی، به ساختهای بدلی نگاه خواهیم کرد. شکی نیست که زبان نظامی است مبتنی بر شناخت و اگر ماهیت زیست‌شناختی زبان را بپذیریم، آنگاه چاره‌ای نیست جز آنکه دربارهٔ تک‌تک ساختهای زبان از دید روان‌شناسی زبان و عصب‌شناسی زبان بحث کنیم. به عنوان مثال، نعمت‌زاده (۸۷-۲۸۴) به بررسی «را» در چارچوب علم شناخت پرداخته است. می‌دانیم که زبان یکی از اجزای اصلی شناخت و نقطهٔ تلاقی ملاحظات فرهنگی، روان‌شناختی و ارتباطی است. زبان را نمی‌توان درک کرد مگر آنکه فرایند پردازش ذهنی مفاهیم را بتوان درک کرد. از سوی دیگر، شکی نیست که تمام تجربیات بشر از صافی ادراک عبور می‌کند و زبان توصیف بلاواسطهٔ دنیای واقع نیست، بلکه توصیف ادراک بشر از واقعیت است.

مطالعهٔ معنی نیز به معنای یافتن رابطهٔ موجود بین پاره‌گفتار و دنیا نیست، بلکه تلاشی است در جهت کشف انگیزه‌های حاصل از تلاقی ادراک بشری و مفاهیم. انسانی با اراده‌ای آزاد و لذا غیرقابل پیش‌بینی و البته نه چندان با ثبات به درک مفاهیم اقدام کرده است. حال می‌توانیم مترجمی را تصور کنیم که در جای نویسنده نشسته است و تلاش می‌کند به همان معنا دست یابد، یعنی تلاش در جهت رسیدن به همان انگیزه‌ای که حاصل تلاقی درک بشر و مفاهیم است و این همان سؤالی است که مترجمان، گام به گام در ترجمهٔ متن از خود می‌کنند که چرا این و نه آن.

گفته‌اند که هدف از استفاده از بدل ارائهٔ توضیحی اضافی است، در حالی که خواهیم دید که هدف یا اهداف دیگری در پس استفاده از این ساخت هست. ساخت بدل در کتابهای دستور مورد بی‌مهری قرار گرفته است و سؤالات بسیاری دربارهٔ این ساخت همچنان مطرح است که تلاش بیشتر محققان زبان را می‌طلبد، سؤالاتی از این دست که: (۱) کودک در فرایند یادگیری زبان خود، در چه مرحله‌ای به این توانایی می‌رسد که ساختهای بدلی را درک کرده و با خلاقیت به تولید آنها اقدام کند؟ (۲) کودک در فرایند یادگیری زبان خود، به کارگیری کدام نوع از ساختهای بدلی را در اولویت قرار می‌دهد و اصولاً آیا ترتیبی در به کارگیری انواع ساختهای بدلی وجود دارد یا خیر؟ (۳) زبان پریشی تا چه حد در به کارگیری ساختهای بدلی برای فرد بیمار مشکل ایجاد می‌کند؟ (۴) در ترجمهٔ ماشینی، ساختهای بدلی می‌توانند مشکلاتی ایجاد کنند یا خیر؟ (۵) آیا در مغز بخش خاصی وظیفهٔ پردازش ساختهای بدلی را بر عهده دارد؟

می‌دانیم که انسان آمیزه‌ای است از عقل و احساس. در دنیای مدرن، ظاهراً عقل بیش از احساس کارائی دارد، اما انسان نمی‌تواند از احساساتش چشم‌پوشد و در واقع با نوعی تقابل بین

احساس و عقل مواجه است. این تقابل می‌تواند به اضطراب منتهی گردد، اما انسان دریافته است که عقل محض و احساس محض هر دو می‌توانند مانع از تکامل و تعالی بشر گردند. مطالعه کاربرد ساختهای بدلی در زبان نشان می‌دهد که انسان مدرن گرایش به عقل خود را مقتصدانه با کاربرد بدل تعدیل می‌کند. البته تلنگر زدن به احساس با استفاده از ساختهای بدلی بدان معنی نیست که بدل تنها به این منظور به کار می‌رود. در واقع از همنشینی هسته بدل و بدل چهار حالت زیر ممکن است پیش بیاید:

بدل	هسته بدل
احساسی	۱) احساسی
عقلانی	۲) عقلانی
عقلانی	۳) احساسی
احساسی	۴) عقلانی

مورد دوم همان است که دست‌نویسان آن را ارائه توضیحات اضافه می‌نامند. مورد سوم گرایش ارائه توضیح اضافه به قصد دل‌کندن از احساس را نشان می‌دهد. اما موارد اول و چهارم با ارائه اطلاعات اضافی کاری ندارند و چه بسا گوینده اسیر احساس شده و چیزی خلاف واقع نیز بگوید، یا حداقل ارائه اطلاعات خود را با اغراق همراه کند. نامی که ما بر مورد چهارم می‌نهیم «لطیف‌سازی بافت» است، زیرا شکی نیست که احساس تأثیری شگرف بر عقل دارد و در مجموع می‌تواند در تثبیت باورهای ما نقش داشته باشد. در واقع ما انسانها بیش از سایر جانداران بهره‌وران و در عین حال قربانیان انواع و اقسام احساساتیم. به نظر می‌رسد گوینده یا نویسنده آنگاه که از حالت چهارم بهره می‌گیرد، در واقع به خوبی از بی‌روح بودن شیوه دلیل‌آوری و ارائه اطلاعات آگاه است و نیک می‌داند عقل به تنهایی نمی‌تواند روح انگیزه‌وی را بی‌تلنگر زدن به احساس بیان کند.

بد نیست بدانید در هر گردهمایی که درباره زبان فارسی برگزار می‌شود، سخنرانان آنگاه که درباره اهمیت توجه به زبان فارسی سخن می‌گویند، از حالت چهارم، یعنی عقل-احساس بهره می‌گیرند، به نمونه زیر دقت کنید:

اگر هر چه زودتر دست نجنبانیم و همتی نکنیم بیم آن هست که زبان مادری، این رکن قومیت و عنصر هویت ما، یکسره از دست برود. (ابوالحسن نجفی ۱۳۶۱)

جرأت آن را ندارم که بگویم استاد نجفی اغراق کرده‌اند ولی تفاوت جمله بالا با بیان همین مطلب در دو جمله خشک و بی‌روح اما اطلاع‌رسان زیر در چیست؟

اگر هر چه زودتر دست نجبانیم و همتی نکنیم بیم آن هست که زبان مادری یکسره از دست برود. زبان مادری رکن قومیت و عنصر هویت ماست.

اگر خواننده محترم تفاوتی می‌بیند، همین تفاوت می‌تواند یکی از دلایل شناختی بهره‌گیری سخنگو از ساختهای بدلی باشد. در واقع، ممکن است به لحاظ نحوی تفاوت چندانی بین ساختارهای بدلی دو جمله نباشد ولی به لحاظ شناختی تفاوت یا تفاوت‌هایی در کار باشند. ساختارهای نحوی را در این دو جمله با هم مقایسه کنید:

(۱) زبان فارسی، یکی از زبانهای خانواده زبانهای ایرانی، سه گونه عمده فارسی در ایران، دری در افغانستان و تاجیکی در تاجیکستان دارد.

(۲) زبان فارسی، این رکن قومیت و عنصر هویت ما، دارد از دست می‌رود.

می‌توان پرسید دلیل بهره‌گیری از بدل جهت لطیف‌سازی بافت چیست؟ از دو جهت می‌توان به بررسی این موضوع پرداخت: (۱) محدودیتهای حاکم بر عقل بشری، (۲) اهمیت احساس بشری. در مورد محدودیتهای حاکم بر عقل بشری، شکی نیست که گاهی عقل در مقام شیوه‌ای خشک و بی‌روح از دلیل‌آوری نمی‌تواند عواطف انگیزه بخش انسان را دریابد و از سوی دیگر عقلانیت بر این فرض بنا نهاده شده است که واقعیت عقلانی است و در معرض تفحص علمی و این در حالی است که بسیاری از پدیده‌های دنیایی چندان هم عقلانی نیستند. تفسیر عقلانی معمولاً ناگفته‌ای دارد که یا ریشه در نظریه‌پردازیهایی پیوسته بشر دارد و یا در مسائل حل نشده جامعه‌شناختی همچون نبود جهت‌گیری مناسب و لاینحل ماندن پرسش فلسفه حیات. خلاصه آنکه تاریخ به بشر آموخته است که عقل در مراودات بشری دستگیری توانا همچون احساس می‌خواهد. در واقع آنچه ما متوجه می‌شویم یا به یاد می‌آوریم اصلاً پیش پا افتاده نیست بلکه در ما احساس شادی، تأسف، لذت یا درد را برمی‌انگیزاند و در چنین موقعیتی انسان با استفاده مقتصدانه از ساختهای بدلی به تثبیت باور در ذهن شونده اقدام می‌کند.

در این قسمت برآنیم سؤالی را مطرح کنیم که نگارنده تاکنون در هیچ کتاب دستوری ندیده است به آن اعتنایی شده باشد و چه بسا در برخی کتابها با جابه‌جا کردن هسته بدل و بدل بخواهند نشان دهند که دو جمله یکی بوده و هیچ تفاوتی ندارند و آن سؤال این است که فرق دو جمله‌ای که به لحاظ صوری تنها در جای هسته بدل و بدل با هم تفاوت دارند در چیست؟ به دو مثال

زیر توجه کنید. جمله اول از علی صلح‌جو در مقاله «حدیث دیگران» در فصلنامه مترجم است و جمله دوم شکل دستکاری شده آن:

(۱) ما در این سوی دنیا، خداوندگار بزرگ دستکاری، ذبیح‌الله منصورى را داریم.

(۲) ما در این سوی دنیا، ذبیح‌الله منصورى، خداوندگار بزرگ دستکاری را داریم.

فرق این دو جمله در چیست؟ آیا می‌شود گفت که در (۱) تنها توضیحی اضافه درباره «خداوندگار بزرگ دستکاری» با آوردن «ذبیح‌الله منصورى» داده شده است و در (۲) با آوردن «خداوندگار بزرگ دستکاری» تنها توضیحی اضافه درباره «ذبیح‌الله منصورى» داده شده است؟ مثال اول نمونه‌ای از حالت سوم تقسیم‌بندی ماست و مثال دوم نمونه‌ای از حالت چهارم، یا همان لطیف‌سازی بافت.

اگر شناخت را مجموعه فرایندهای عقلانی بدانیم که به واسطه آنها اطلاعات به دست می‌آیند، به دیگران منتقل می‌شوند، اندوخته می‌شوند تا در وقت مناسب خود باز یافت شوند، آنگاه باید قبول کنیم که شناخت فرایندی است پویا که خواهی نخواهی تحت تأثیر مهارت‌های شناختی ما قرار می‌گیرد و شاید به همین دلیل باشد که واحد سازنده شناخت را «مفهوم» می‌دانیم.

لذا به نظر می‌رسد که یکی از ابزارهای ایجاد تعادل بین احساس و عقل بهره‌گیری از ساختهای بدلی است و به عبارت دیگر یکی از مهارت‌های شناختی ما انسانها همان برقراری تعادل بین این دو جنبه از حیات ما، یعنی احساس و عقل، است.

۲ پیشنهادی درباره ترجمه ساختهای بدلی

در بخشهای قبلی مقاله از مترجم هم یاد شد. اجازه دهید بحث را با اولین جمله رمان بزرگ گتسبی و ترجمه آن از مترجم فرزانه مرحوم کریم امامی ادامه دهیم:

In my younger and more vulnerable years my father gave me some advice that I've been turning over in my mind ever since.

در سالهایی که جوان‌تر و به ناچار آسیب‌پذیرتر بودم پدرم پندی به من داد که آن را تا به امروز در ذهن خود مزمه مزمه می‌کنم.

مترجم در ترجمه این جمله به درستی «به ناچار» را به جمله فارسی اضافه کرده است. فرهنگ هزاره معادل‌های زیر را برای and آورده است: (۱) «نشانه عطف» و (۲) «نشانه شرط» تا

۳) «به اضافه، بعلاوه»، ۴) «بیانگر مقصود» که ۵) «اما، در عوض». شکی نیست که هیچ‌کدام از این پنج مورد اول به تنهایی، جوابگوی ترجمه این جمله نیست و «صافی ذهن مترجم»، به قول خود مترجم در مقدمه کتاب، به نحو احسن عمل کرده است، هر چند بنا به آنچه گفتیم اصطلاح «صافی ادراک» را درست‌تر می‌دانیم و دقیق‌تر. در نگاه اول ساخت *younger and more vulnerable* ساختی است همپایه، ولی شکی نیست که *and* در این ساخت حرفی بیش از اضافه کردن یک واقعیت می‌زند. این ساخت بدل است و *and* در این ترکیب بدل‌نما. راوی داستان نیک کاره‌وی است که به قول مارگریت درایل، معصوم است و واسطه ملاقات دوباره گتسی با دیزی می‌شود «به نقل از جیمزهارت». اما در پایان، نیک در چهار پاراگراف پایانی رمان با بهره‌گیری فیتز جرالده از ساختهای بدلی تودرتو درهم‌تنیدگی عقل و احساس را به نمایش می‌گذارد:

بیشتر تشکیلات بزرگ کنار ساحل حالا تعطیل بودند ... تا آن که تدریجاً خود را در جزیره کهنی یافتم که یک روز در برابر چشم دریانوردان هلندی شکفته بود—سینه سرسبز و پرطراوتی از جهان نو ... و در آن حال که آنجا نشسته بودم و بر دنیای ناشناس کهن اندیشه می‌کردم، به فکر اعجاب گتسی در لحظه‌ای افتادم که برای اولین بار چراغ سبز انتهای لنگرگاه دیزی را یافته بود. از دره دور و درازی به چمن آبی رنگش آمده بود، و رؤیایش لابد آن قدر به نظرش نزدیک آمده بود که دست نیافتن بر آن تقریباً برایش محال می‌نمود. اما نمی‌دانست که رؤیای او همان وقت دیگر پشت سرش، جایی در سیاهی عظیم پشت شهر، آنجا که کشتزارهای تاریک جمهوری زیر آسمان شب دامن گسترده‌اند عقب مانده است.

و هر آنچه را که در اصول ترجمه در مورد شکستن جملات طولانی به قصد پرهیز از کاربرد جملات طولانی ناسازگار با روح زبان فارسی و پرهیز از تجمع افعال در انتهای جمله خوانده‌ایم، باید به کناری بگذاریم و ترجمه‌ای تودرتو ارائه کنیم و البته مرحوم کریم امامی به درستی چنین کرده‌اند.

در ترجمه اولین جمله رمان، خود را جای مترجمی می‌گذاریم که برای ترجمه کلمه *vulnerable* به فرهنگ هزاره مراجعه کرده است و به معادل‌های زیر رسیده است:

۱) آسیب‌پذیر، شکننده، حساس، ضعیف

۲) «مجازی» بی‌دفاع، بی‌پناه

و از چهار معادل شماره (۱)، باید یکی را انتخاب کند. مرحوم امامی، «آسیب‌پذیر» را

انتخاب کرده‌اند، هر چند ممکن است اصلاً از فرهنگ هزاره استفاده نکرده باشند، ولی به هر حال معادل‌های سایر فرهنگها، یا معادل‌هایی که در لحظه ترجمه به ذهن مترجم رسیده‌اند، هم چیزی در همین حد است. چرا مترجم در ترجمه این ساخت بدلی از «آسیب‌پذیر» استفاده کرده است و نه مثلاً «حساس»، یا «شکنده»؟ و در واقع چه فرایندی در ذهن مترجم گذشته است تا به این نتیجه رسیده است که «آسیب‌پذیر» بهترین معادل است؟ آنچه در این مقاله ارائه شد می‌تواند ملاکی پیش‌روی مترجم بگذارد و از خود بپرسد که در این ساخت بدلی، رابطه شناختی بین هسته بدل و بدل از کدام چهار حالت ارائه شده در این مقاله است و بر این اساس با اطمینان بیشتری تصمیم‌گیری کند و معادل مناسب برای بدل را انتخاب کند.

۳ نتیجه‌گیری

شکی نیست که کلمات انتخاب شده در انتقال مفهوم عاطفی بودن مثلاً ساخت بدل مؤثرند. (برای بررسی بار عاطفی کلمات به قاسم‌زاده ۴۵-۴۳ مراجعه کنید.) اما اجازه دهید از استعاره‌ای که او را در مقاله خود تحت عنوان «زبان در مقام جویباری از معنی» ذکر کرده است، بهره بگیریم و نقش ساختهای بدلی را در این استعاره بجوییم. از نظر او ایده‌ها را می‌توان محموله‌هایی دانست که بر روی بلم‌هایی بار زده شده‌اند. بلم‌ها بر روی آب روانه می‌شوند (در زبان از طریق آواها یا کلمات). مقصد همانا شنوندگان و خوانندگان است، که محموله بلم‌ها را تخلیه می‌کنند تا به معنا دست یابند. لذا در ساختارهای مورد بحث ما، ساختهای بدلی نقش بلم‌هایی را برعهده دارند که به شیوه‌ای بسیار مقتصدانه محموله خود را به مقصد می‌رسانند. در واقع، بررسی ساختهای بدلی از بعد شناختی به ما ثابت می‌کند که زبان تنها ابزاری منفعل جهت برقراری ارتباط نیست، بلکه به گونه‌ای پویا در فرایند شناخت نقش دارد.

کتابنامه

- باغینی پور، مجید، ۱۳۷۶. «پیرامون بدل و انواع آن در فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۱۱، ش ۲، پیاپی ۲۲، ص ۳۰-۱۱.
 صلح‌جو، علی، ۱۳۸۱. «حدیث دیگران»، فصلنامه مترجم، س ۱۱، پیاپی ۳۷، ص ۶۰-۵۷.
 فرشیدورد، خسرو، ۱۳۷۵. گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی. انتشارات امیرکبیر.
 فیثس جرال، اسکات، ۱۳۸۲. گتسی بزرگ. ترجمه کریم امامی، انتشارات نیلوفر، چاپ پنجم.

قاسم‌زاده، حبیب‌الله، ۱۳۷۹. استعاره و شناخت. انتشارات فرهنگان.

نجفی، ابوالحسن، ۱۳۶۱. «آیا زبان فارسی در خطر است؟»، نشر دانش، س ۳، ش ۲، ص ۱۵-۴.

نعمت‌زاده، شهین، ۱۳۸۰. «نگاهی به علم شناخت»، فصلنامه فرهنگ، پیاپی ۳۸-۳۷، ص ۲۷۷-۲۹۵.

Drabble, Margaret, 1985. *The Oxford Companion to English Literature*. Oxford University Press.

Hart, James D., 1986. *The Concise Companion to American Literature*. Oxford University Press.

Vavra, Ed. "Language as a stream of meaning", http://nweb.pct.edu/homepage/staff/evavra/ED498/Essay003_Stream.htm

